

از لابلای یادداشت‌ها و نیشته‌های روزمره ام

نظری گذرا بر روند شتابنده سیاسی - اجتماعی در افغانستان مدرن تشکیل ملت بر بنیاد جغرافیا و تمدن، نه بر بنیاد قومیت خاص سیاست و چهارچوب قدرت در اجتماع ملی

افغانستان و پروسه جهانی سازی
بررسی مسایل ستراتیژی ملی
عوامل عمده انقطاب در کشور
دستیابی به نتیجه نهایی

قبل از مقدمه چینی و کلی گویی در مورد، باید متذکر گردید که بررسی و مطالعه اوضاع کنونی کشور بعلت موجودیت عوامل و فاکتورهای متنوع و گونه گونه و حوادث تأسف بار و غم انگیزی که متأسفانه در اراضی افغانستان کنونی تکوین می پذیرد، از اهمیت و فوق العاده گی مهمی برخوردار می باشد. عمدتاً در چهل سال اخیر در کشور، کودتاها، انقلاب ها و جنگ های خانمانسوزی بوقوع پیوست. با ختم مأموریت نظامی شوروی که با خروج کامل قطعات محدود نظامی آن کشور از افغانستان همراه بود، صلح در کشور تأمین نگردید. مخالفت ها و تضادهای موجود حادث شده و مبارزه و جد و جهد بمنظور تصاحب قدرت بیش از هر زمان دیگری تشدید گردیده و صدمات زیانباری را در مسیر توسعه و پیشرفت بعدی جامعه و دولت ببار آورد.

واقعیت های اجتماعی - سیاسی تکوین پذیرفته طی ختم سال های ۸۰ و آغاز سال های ۹۰ سده بیستم، این مسأله را به اثبات رسانید که برای بسیاری از کشورهای جهان سوم نشانه های عوامل ایدئولوژیک جهت گیری های سرمایه داری و یا سوسیالیستی، اصلاً ناپدید گردید.

سرمایه داری با انجام مسابقه تب آلود و تلاش بمنظور سودجویی از مواد مصرفی، در کشورهای جهان سوم، موجی از اعتراضات گسترده ای را برانگیخت. در مقابل، جهت گیری سوسیالیستی متکی بر ایده های اجتماعی نمودن (بمفهوم وسیع کلمه)، به بدیل سرمایه داری مبدل گردید. اما همراه با اینهمه موارد، معضلات و مشکلات عقب ماندگی اجتماعی و عدم موجودیت رشد اجتماعی- اقتصادی بمفهوم وسیع آن، بخصوص در کشورهای جهان سوم رفع نگردیده، فقر کشنده بیشترین بخش اهالی و باشندگان آنها، بیسوادی همه گیر، نبود خدمات بهداشتی همگانی و... در کشور های متذکره همچنان بیداد می کند.

فعالیت ها و اقدامات واکنشی برخاسته از نارضایتی هایی در مورد انتخاب راه رشد سرمایه داری و یا سوسیالیستی، سبب عدم اطمینان و افزایش سنت گرایی در بسیاری از کشورهای مشرق زمین و از جمله در افغانستان گردیده و مفکوره نظم جهان اسلام پا بمیان گذاشت. بنا بر این، تجزیه و تحلیل وضع کنونی

پروژه سیاسی درکشور و مطالعه نحوه ارتباط سرنوشت بعدی و آتی آن با نوعیت و چگونگی ساختار سیاسی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار می باشد. نباید فراموش نمود که بررسی و مطالعه در مورد یادشده، باید جدا از رویکردهای ایدئولوژیک مطرح نظرما باشد.

بمنظور مطالعه مشخصات جامعه افغانی و بررسی نوعیت سیستم حکومتی و دولتی افغانستان، بخصوص در نیمه دوم سده بیستم، قبل از همه، تمایلات اصلی و عمده درمورد سیر تکاملی پروژه سیاسی در افغانستان کنونی را باید مورد تفحص قرار داد. تحقیق نظری و روشن بمثابة یکی از شیوه های درک و شناخت پارادایم های تشکیلاتی فعلی، وسعت بیش از پیش جامعه مدنی و گسترش آزادی های اجتماعی عصر کنونی و مجموعه ایی از رویکردهای ترکیبی سنت و مدنیت الی تفسیر و توضیح اجتماع تیپ آسیایی پذیرفته شده است. اساس تجربی بررسی اوضاع کشور، دربرگیرنده توضیح و تشریح پروژه های اجتماعی - سیاسی، هم در افغانستان و هم در آسیای مرکزی باید باشد. توضیحات و بررسی های سیاسی و تشریح اهمیت مدرنیته سازی حیات سیاسی و اجتماعی درکشور طی سده بیستم، امکان تجزیه و تحلیل متمرکز درمورد را میسر می نماید. باید نیاز به ضرورت مدرنیته سازی اساسات جامعه افغانی و برجسته نمودن ضرورت این تحول بمنظور حل و فصل معضلات اجتماعی و رفع تقاضاهای جامعه درکل و همچنان با در نظر داشت اهمیت و ضرورت رشد سیاسی جامعه افغانی در هزاره سوم توضیح گردد. با استفاده از مطالب گفته آمده در نبشته حاضر، می توان همراه با در نظر داشت رویکردهای عملی و نظری روش شناسانه و موجودیت خصوصیات تمدنی آن به توضیح جامعه افغانی بمثابة نوعی از جامعه و اجتماع تیپ "آسیایی"، مبادرت ورزید.

بخاطر باید داشت و یادآوری این مهم از اهمیت شایانی برخوردار می باشد که اشتباه در شناسایی مفهوم "وحدت تمدن"، سبب خواهد گردید تا در بررسی های خویش در امر درک و شناخت مسأله مورد بحث، اقداماتی که درکشور انجام پذیرفته و صورت عملی بخود گرفته و یا در شرف تکوین می باشد، قادر به اتخاذ موضعگیری شایسته و بایسته نگردیم.

پروژه سیاسی کنونی که در یک سلسله کشورهای خاور زمین، از جمله در افغانستان تکوین می پذیرد، بازگویی تمایل و میلان به تبدیل منابع، از اساسات عمده فرهنگی جامعه بوده که بمنظور شناسایی موضوع و درک اصل مفاهیم درمورد، از اهمیت قابل ذکری برخوردار می باشد. چنانچه قبلاً گفته آمدیم، ضرورت آن احساس می گردد تا مفاهیم "سنت گرایی"، "بنیادگرایی"، "نظم اسلامی" و غیره مطالبی از این قبیل مسایل مورد مطالعه و موشگافی قرار داده شده و خصوصیت های موجود در موارد یادشده را واضح مبرهن سازیم. ایده و مفکوره بهبودی در اسلام، عمدتاً در امر سهمگیری قانونی اداره کشور و اشتراک در اجرای امور حکومتداری بمثابة شبیح سیاسی اسلام سنتی محسوب می گردد. چنانچه بسیاری از دست اندر کاران مسایل و موارد مربوط به اسلام ادعا می ورزند که قبل از همه، دین اسلام، سیاسی است که مسأله متذکره در شرایط کنونی بیش از سایر مطالب و موضوعات موجود و در صدر مسایل مربوط به امر فوق مطرح بحث می باشد. آنها از پیروان اسلام درخواست می نمایند تا ساختارهای شانرا ایجاد نمایند و همچنان معتقدند که در اسلام بوضوح کامل، اصل الزامات در قبال قدرت دولتی و حاکمیت سیاسی بصورت واضح و روشنی توضیح و تعریف گردیده که در گام نخست بر ضرورت حاکمیت قوانین آسمانی، تأکید ورزیده شده و در نتیجه، بعقیده آنها در اینجا از اسلام سیاسی بحثی در میان نمی باشد.

در این مقطع، یادآوری این مسأله فراموش خاطر ما نگردد که یکی از جمله نویسندگان بنام طی سال ۱۳۶۳ با طرح های انتقادی در مورد کشورهای در حال انکشاف آسیایی یادآور شد که درکشورهای یادشده، درمورد همزیستی خالص مدرن و یا همزیستی خالص سنتی، اصلن سخنی در میان نبوده، بلکه ترکیبی از نحوه عملکرد و چگونگی پیچیدگی ساختار و تنوع همکاری های متقابل مطرح بحث می باشد. اما مطالب گفته آمده درمورد بسیاری از کشورها صدق نمی نماید، در اینمورد، حوادث و اتفاقاتی که در ایران طی انقلاب اسلامی در آن کشور تکوین پذیرفت، تأیید کننده امر فوق محسوب می گردد. در اینجا لازم به یادآوریست که پروژه سیاسی کنونی در افغانستان و وضعیت و نحوه همزیستی و موجودیت سازمان ها و تشکل های مختلف و گونه گونه

در کنار هم باید مورد مطالعه و بررسی همه جانبه قرار گیرد که یکی از جمله آنها بصورت سنتی در صدد حفظ وضع موجود و تداوم موقعیت بسته بوده و حتا زمزمه ای هم از دگرگونی موقعیت کنونی را اصلن بر نمی تابد. اما این امکان نیز موجود می باشد که در امر مبارزه بمنظور اصلاح تمدن اسلام به انحصار فرهنگی محکوم گردیم. نباید فراموش نمود که در امر مبارزه بمنظور حفظ و نگهداشت فرهنگ اسلام، علت عمده چگونگی موجودیت اساسات کلی و عمومی بنیادگرایی اسلامی بمشاهده می رسد که مبارزه بمنظور دستیابی و یا حفظ و نگهداشت موقعیت حاصله، هدف عمده آنرا تشکیل می دهد. بخاطر باید داشت که در امر مبارزه نیروهای مختلف سیاسی بمنظور کسب قدرت، از اسلام بمثابه کنترل کننده اصلی و سنتی زندگی انسانی، جامعه و دولت استفاده ابزاری نیز بعمل می آید.

از اینرو، حوادث در بسیاری از کشورهای جهان سوم، بصورت قطع بمثابه عکس العملی درقبال مسایل و حوادث تاریخی محسوب می گردد. کشورهای نامبرده بمنظور تأمین ثبات و استقرار وضعیت سیاسی و همچنان بمنظور موثریت در امر مبارزه سیستم های دوگانه جهانی بمثابه اقماری یکی از سیستم ها مبدل گردیده و مدل ها و نمونه های رشد و ترقی و تعالی جوامع خویش را تعیین و انتخاب نموده و بدون مراقبت های لازم در صدد جستجوی راهها و وسایل بمنظور ترکیب مطلوب سنت و مدرنیته در جوامع خویش گردیدند.

حالا که مبارزه میان دوسیستم بیش از پیش متعلق به گذشته می باشد، برای بسیاری از کشورهای مشرق زمین، قبل از همه، تحقیق و بررسی واقعیت های تاریخی، بمثابه مبرمترین اصل پذیرفته شده است. چنان می توان بر فقر فایق آمد و چگونه قادر به رفع عقب ماندگی موجود بوده و با استفاده از چه وسایل و کاربرد کدام شیوه های موثر می توانند تا تکامل بطی و کند در جوامع شانرا برطرف نمایند. برای این وسایل سوال های موجود از این قبیل، در شرایط کنونی، باید راه حل مناسبی جستجو گردد. اسلام بگونه سنتی بمثابه عامل قدرتمندی در امر مبارزه بمنظور حفظ و نگهداری فرهنگ و استقلال ملی مبدل گردید. اما آیا سنت گرایی قادر است تا بمثابه عامل نیرومندی در رفع عقب ماندگی نقش ایفا نماید؟ چنانچه یکی از متفکرین فرانسوی متذکر گردید که بدون از میان برداشتن سنت بمفهوم عام کلمه، نمی توان از موجودیت تمدن سخنی بمیان آورد، نامبرده همچنان میافزاید به یقین که با موجودیت سنت، بصورت تمام عیار آن، هیچگونه ترقی و تعالی اصلن موجود بوده نمی تواند. مشکل کار در این امر نهفته می باشد که چنان می توان به امر تعادل میان ثبات و تنوع نایل گردید که این در نوع خود بمثابه مشکل نهایت بزرگی مطرح بحث می باشد.

در نظر باید داشت که مجدداً و مکرراً با معضله و مشکل مدرنیته مواجه می گردیم، بدون حل و فصل مشکل متذکره، هر کشوری از امر انکشاف و توسعه به مفهوم عام کلمه عقب مانده و در امر بهره برداری از امکانات موجود موفق نخواهد گردید، همچنان قبل از همه هر کشوری که رشد و انکشاف ضعیف در آن موجود است و با برخوردار بودن از بنیاد های تمدنی که با ارزش های غربی ناسازگار بوده و در صدد ایجاد ترکیبی از سنت و مدرنیته اند، در این مقطع مطمح نظر می باشند.

نمونه موفق چنین ترکیبی، کشور جاپان می باشد که قادر گردید تا با حفظ فرهنگ و داشته های کلتوری اش، مجموعه ترکیبی سنت و مدرنیته را به نمایش بگذارد. البته نه تنها جاپان در اینمورد یک پدیده استثنایی محسوب می گردد، بلکه در این زمینه می توان از تایوان، سنگاپور و تایلند نیز نامبرد. همچنان در کشورهای اسلامی نیز تجربیات فراوانی از ترکیب مدرنیته و سنت موجود بوده و در عین زمان می توان حفظ ارزش های اسلامی را در کشورهای یادشده نیز مشاهده نمود.

بدین ترتیب، اصل تجزیه و تحلیل متودولوژیک (روش شناختی) و تحقیق پروسه سیاسی در افغانستان امروزی حکم می نماید تا مفاهیم موجود در مورد متذکره بررسی واقعینانه گردد. طی آخرین دهه سده بیستم، نمی توان از اصل باروری پرادیکم مدنی - فرهنگی در تجزیه و تحلیل خصوصیات زندگی و حیات سیاسی در شرق کنونی چشم پوشی نمود. همچنان ترکیبی از رویکردهای سازنده بمثابه اساس و بنیادی بمنظور انجام تحقیقات تئوریک روش شناختی پروسه سیاسی در کشور عزیز ما، لازمی بنظر می رسد. در بررسی ها و چشمدید های ما، موجودیت اصل رویکرد مدنی در عرصه پروسه سیاسی بصورت مشخص، تعیین کننده اصل ثبات و

وتأمین رشد و انکشاف محسوب شده و بمتابه منعکس کننده جنبه های سازنده رشد و ترقی جامعه معرفی گردیده است.

تجربه سلسله کشورهای شرقی، بنحوی از انحاء بمتابه انعکاسی از تمدن اسلامی، بدون در نظر داشت تفاوت های موجود در غرب بوده که موقعیت شان را در امر حل و فصل مسایل مربوط به مدنیت امروزی در حالیکه خصوصیات منحصر بفردشان را بمتابه عنصر حاکم در زندگی بشری حفظ نموده، مشخص و معین می نماید. همچنان در این مورد خاطر نشان می گردد که اصل مفهوم تمایل به رشد و انکشاف پروسه سیاسی در افغانستان کنونی از اهمیت منحصر بفرد تاریخی برخوردار می باشد. این مسأله نیز باید خاطر نشان گردد که نقش اسلام در امر مبارزات افغان ها علیه استعمارگران بریتانیایی بمنظور کسب استقلال سیاسی و تشکیل اقتدار مرکزی در کشور از جایگاه منحصر بفردی برخوردار می باشد.

تأثیر اسلام در تمامی بخش های زندگی جامعه افغانی متبلور بوده و همچنان پس از کسب استقلال سیاسی کشور، بمتابه نیروی عمده ایدئولوژیکی و سلاح معنوی وارد میدان گردید. تذکر این مسأله لازمی پنداشته می شود که مدیریت موفقیت آمیز کشور، همیشه با اتخاذ سیاست معقول دولت در قبال اسلام مرتبط بوده است. چنانچه تاریخ کشور بخصوص در سده بیستم گواهی می دهد که اقتدار سیاسی در کشور نتوانست تا اسلام را بطور کامل و همه جانبه و اصل دین و مذهب را تابع برنامه ها و اهدافش نماید. البته اقداماتی در مورد صورت گرفت، اما نتیجه دلخواه از آن بدست نیامد، چه، ساختار جامعه افغانی چنین بوده و دولت به مشکل می تواند بر اصل دین و مذهب انحصارش را تأمین نماید.

بخاطر باید داشت که با بقدرت رسیدن " جوانان افغان " تحت رهبری شاه امان الله (۱۲۹۸ - ۱۳۰۸) و حصول استقلال کشور، در نوع خود، دوره عصری سازی و رشد و انکشاف کشور فرا رسیده و ریفورم های وسیع سیاسی، اجتماعی - داخلی، اقتصادی و حقوقی در محدوده کشور بمنظور عصری سازی دولت و حاکمیت سیاسی و تحکیم و تقویت پایه ها و اساسات اقتصاد ملی و تشویق و ترغیب بورژوازی تجاری و همچنان به هدف تحکیم پایه ها و اساسات مادی استقلال کشور رویدست گرفته شد.

ریفورم ها و برنامه های اصلاحی شاه امان الله به تضعیف مواضع اسلام در جامعه منتج گردیده و منافع بخش بزرگی از استثمارگران را که بنحوی از انحاء با اقوام و قبایل کشور و با زمینداران فئودالی - حکومتی در قرأ و قصبات کشور مرتبط بودند، مورد تهدید قرار داد.

جنبش " جوانان افغان " که در نوع خود میتوان از آن بمتابه جنبش ملی - وطنپرستانه در افغانستان نامبرد، در اوایل سده بیستم در امر مبارزه بمنظور حصول استقلال از استعمار انگلیسی و به هدف رشد فزاینده و ترقی مستقلانه کشور ایجاد گردید. ایدئولوژی جنبش یاد شده ترکیبی از اسلام، ملیت گرایی و گرایش به عصری سازی جامعه محسوب می گردید. در جنبش متذکره نمایندگان افسران جوان، روشنفکران و اقتشار متوسط شهری گرد هم آمده بودند.

نباید فراموش نمود که اجرای تحولات و ریفورم های مورد نظر، بردوش اکثریت قابل توجه باشندگان و اهالی زحمتکش کشور سنگینی نموده و اصلن غیر قابل تحمل بود. در نهایت امر، حاکمیت شاه امان الله از داشتن پایگاه اجتماعی در کشور محروم گردید. پشتیبانی استخدام شده از جانب استعمار در حال ذوال در کشور از نیروهای راست افراطی، سبب گردید تا شاه جوان، امیر تحول طلب و اصلاح طلب از قدرت خلع گردد.

تلاش بعدی عصری سازی، قبل از همه با تغییرات اجتماعی - سیاسی سال های ۵۰ و اواسط سال های ۷۰ ارتباط داشت. موفقیت ها و پیروزی های جنبش های آزادیبخش ملی در جهان، امکانات سهمگیری فعال اقتشار و گروه های مختلف کشور ما را در امر زندگی و فعالیت های سیاسی جامعه افغانی مساعد و مهیا نمود. در مطبوعات کشور، نشرات شخصی به چاپ رسیده و غرض مطالعه در دسترس همگان قرار می گرفت و بر اساس آن برنامه های سیاسی و اجتماعی مختلفی تهیه گردیده و به نشر سپرده می شد. نیروهای اجتماعی کشور، گرایش های شان را چه به راست و چه به چپ مشخص نمودند.

با تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ که مطابق آن در کشور رژیم شاهی مشروطه با تفکیک قوای ثلاثه

مشخص گردید، تشکل ها و دسته بندی های سیاسی در کشور نیز عرض وجود نمودند. اما با بدتر شدن اوضاع اقتصادی در کشور، وسعت اعتراضات مردمی، تشدید تضادها میان گروه های مختلف اجتماعی و سیاسی بخصوص در داخل و خارج پارلمان کشور، ضد و نقیض گویی ها و تضادهای عمیق میان ارکان رهبری دولت سبب ساز ایجاد بحران در کشور گردیده و حتما مخالفت ها و تضادها در داخل خانواده سلطنتی نیز بخصوص در مورد سیستم و نوعیت حکومتداری در کشور عرض وجود نمود.

بلاخره، در ماه سرطان سال ۱۳۵۲ محمد داود همراه با عده ای از افسران قوای مسلح کشور با انجام کودتای نظامی به عمر سلطنت در افغانستان نقطه پایان گذاشته و در نتیجه، جمهوری افغانستان پا به عرصه وجود نهاده و اما رژیم متذکره در کشور پس از مدت پنج سال سرنگون گردید.

محمد داود که قرابت نزدیک خانوادگی با محمد ظاهر شاه داشت طی سال های ۱۳۳۲-۱۳۴۲ بمثابه نخست وزیر کشور ایفای وظیفه نموده بود، به اجرای اصلاحات و تطبیق برنامه های انکشافی در کشور مبادرت ورزید. طی ایندوره در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی تلاش هایی بعمل آمد. اما باید یادآور شد که عوامل عدیده و فاکتورهای بیشماری، از جمله مشکلات و معضلات اقتصادی و عدم رضایت شاه از کارکردهای نامبرده، سبب گردید تا محمد داود از مقام نخست وزیری کشور کنار رفته و زمینه برای اشتراک سایر اقوام و اقشار و طبقات مختلف جامعه در امر رهبری امور دولتی و مسایل کشوری فراهم گردد.

قابل یادآوری می باشد که در دوره حاکمیت پنج ساله جمهوری افغانستان، از یکطرف اجرای برنامه هایی بمنظور ایجاد تغییرات در موقعیت و وضعیت اجتماعی - اقتصادی اهالی کشور که در نوع خود از خصوصیت و خصلت مترقی برخوردار بود در جامعه عملی گردید که از جمله می توان از اصلاح و تحکیم سیستم قضایی کشور، ملی نمودن بانک ها، تقسیم اراضی دولتی به دهقانان بی زمین، ایجاد نظارت بر تجارت داخلی و خارجی، تحکیم پایه های قدرت دولتی، اقداماتی در جهت بهتسزای حیات زحمتکشان، اصلاح قسمی سیستم مالیاتی کشور و تصویب قانون اصلاحات ارضی را در زمینه نام برد.

اما از جهت دیگر، از آنجاییکه محمد داود به پشتیبانی و کمک مستقیم گروه های مترقی و وطنپرست اردو به انجام کودتا مبادرت ورزیده و به تشکیل رژیم جمهوری در کشور نایل گردیده بود، در اوج نارضایتی بورژوازی ملی، روشنفکران و اقشار زحمتکش جامعه، جمهوری افغانستان به رهبری محمد داود، با تحریک های موجود در صدد شد تا راه تکاملی سرمایه داری در جامعه افغانی را انتخاب نموده تا به نحوی از انحا در جهت تأمین منافع گروه های بورژوازی ملی اقداماتی به عمل آید، اما به وضاحت کامل مشاهده گردید که رژیم جمهوری در کشور با کلیه نیروهای مترقی و تحول طلب در مخالفت و تقابل و رویارویی قرار گرفت.

در ماه ثور سال ۱۳۵۷ رژیم جمهوری در کشور توسط عده ای از افسران و خور رضابطان قوای مسلح کشور ساقط گردیده، محمد داود همراه با اعضای خانواده اش به قتل رسیده و در عوض، جمهوری دموکراتیک افغانستان جایگزین جمهوری افغانستان گردید. موضعگیری و عکس العمل مردم و اهالی کشور در کابل و سایر مناطق افغانستان در قبال حوادث ثور ۵۷ مثبت بوده و مورد استقبال آنها قرار گرفت. در این مقطع از شرایط سیاسی، وضعیت کشور بیش از هر موقع دیگر مطلوب ارزیابی گردید، اما متأسفانه از شرایط بوجود آمده در ایندوره استفاده بهینه صورت نگرفت. ح.د.خ.ا. راه رشد مترقی و عصری سازی جامعه افغانی را انتخاب نمود که مطابق آن در جامعه متعهد به ایجاد تغییرات کیفی و بنیادی گردید.

در این راستا چنانچه به مشاهده رسید، در تعیین سیاست و تشخیص موضعگیری در قبال اسلام اشتباهاتی به عمل آمد، با عدم موفقیت در تطبیق برنامه اصلاحات ارضی کشور، رژیم جدید پشتیبانی و پایگاهش را در دهات و قصبات کشور از دست داد. در چنین وضعیتی چنانچه شاهد آن بودیم، در عرصه روابط بین المللی نیز در مورد چگونگی اوضاع کشور ما، موضعگیری های متفاوتی عرض وجود نمود. با وجود آنکه حاکمیت جدید موفقیت ها و دستاوردهایی را در بسا عرصه ها نصیب گردید، اما مسأله مبارزه علیه موجودیت قطعات محدود نظامی شوروی در دستور روز نیروهای مخالف حاکمیت جدید قرار داده شده و اقدامات و تحرکاتی علیه حاکمیت سیاسی در کشور نیز براه انداخته شد. بنابر این، در آغاز سال های ۹۰، کلیه اقدامات بمنظور نوسازی جامعه

وتکوین تغییرات بنیادی با عدم موفقیت مواجه گردید. در نتیجه فشار بیحد و حصر ناشی از مشکلات، موجودیت تضادها و مخالفت ها، انجام اشتباهات، کجروی ها و خیانت، کشتی رژیم سیاسی درکشور به گل نشسته و موجودیت و بقای افغانستان مورد تهدید جدی قرار گرفت. سلسله فاکتورهای موجود باعث موضعگیریهای متقابل نیروها طی نیمه دوم هزاره قبل در وطن ما گردید.

از آنجاییکه بیشترین بخش اراضی کشور ما کوهستانی می باشد، تعیین حدود و ثغور جغرافیایی میان مناطق مختلف کشور نیز دشوار بنظر می رسد. در نهایت امر می توان چنین نتیجه گرفت که تحت تأثیر عوامل و فاکتورهای متعدد و گوناگون موجود، طی سال های ۸۰ و نیمه دوم سال های ۹۰ سده بیستم، حاکمیت مرکزی به سایر مناطق و محلات کشور نظارت نداشت، بلاخره سیستم دولتی در افغانستان فروریخت. در چنین حال و احوال، در محلات مختلف کشور، رهبران محلی نیروهای مسلح خود را داشته و همچنان پول مورد نظر شان را به چاپ رسانیده و مورد داد و ستد قرار می دادند. قدرت مرکزی در کابل، مشغول انجام عملیات های محاروبی و نظامی در امر مقابله با نیروهای شورشی بود، چنین وضعیت الی سال های ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ همچنان ادامه داشت.

عمده ترین عامل فروریزی تشکیلات دولتی در افغانستان طی سال های ۹۰، در امر مبارزه با مخالفان مسلح دولت تکوین پذیرفت. بدین ترتیب، با بررسی و مطالعه مجموعه ای از عوامل، دلایل سقوط دولت درکشور واضح و مبرهن می گردد. در طول مدت زمان آغاز سال های هشتاد و نیمه دوم سال های ۹۰، فروریزی بنیادهای دولتی در کشور آغاز گردید.

کشور عزیز ما افغانستان، تقریباً در تمامی سال های موجودیتش، متأسفانه جنگ ها و برخوردهای نظامی متعددی را نیز تجربه نموده است.

با تجزیه و تحلیل چگونگی پروسه سیاسی در افغانستان طی نیمه دوم سده ۲۰، این واقعیت مبرهن می گردد که به چه معیاری نقش عامل خارجی در ایجاد مهمترین بخش های مربوط به انکشاف سیاسی کشور ما عمده و برجسته بوده است. ناتوانی مقامات در پیاده سازی سیاست مستقل در بسیاری از مقاطعات زمانی، خطر از دست دادن استقلال کشور را نیز بار آورد.

همچنان نباید فراموش نمود که اسلام در امر مبارزه علیه حاکمیت سیاسی کشور نقش فعالی ایفا نمود، با طرح شعارهای اسلامی، مبارزه فوق شدت و حدت حاصل می نمود. اما با سرنگونی حاکمیت سیاسی در کشور، پوتنسیال متحد کننده اسلام بصورت یک کل رنگ باخت. برای آنها نیروهای دشمن از سر راه برداشته شده و با استفاده ابزاری از اسلام به تطبیق و اجرای برنامه های مورد نظرشان مبادرت ورزیدند. بدین ترتیب، نقش اسلام تحت تأثیر مستقیم گروه های قومی - اجتماعی در امر یکپارچه سازی پروسه های سیاسی کاملن تضعیف گردید. قابل تذکر پنداشته می شود که حضور نیروهای تأثیر گذار سیاسی و اجتماعی و شخصیت های مذهبی در جمع نخبگان سیاسی که امر مدرنیته اقتدارگرایانه در قبال آنها قرار دارد، قبل از همه و بیش از سایر موارد، از اهمیت شایان توجهی برخوردار می باشد.

این مسأله شایان توجه می باشد که عامل عمده و اساسی مشروعیت تحولات رادیکال در جامعه افغانی، اصل رضایت و توافق رهبران سیاسی و مذهبی کشور محسوب می گردد.

در قبال جامعه، نخبگان سیاسی کشور ما، در نهایت در قبال همه آنانی که قلب شان بخاطر رفاه و خوشبختی و صلح و آرامش در سرزمین بلا کشیده ما می تپد و در قبال فرد فرد از باشندگان این سرزمین آغشته بخون میلیون ها میلیون شهید گلگون کفن ما، حل و فصل آبرومندان و عادلانه و معضلات مشکل و پیچیده ای قرار دارد که تنها و تنها حل و فصل آنها صرف با قطع مخاصمات و برخوردهای مسلحانه و طرح و ایجاد مصالحه ملی امکان پذیر می باشد.